

نیایش فیلسوف

در میان همه آثار فارابی تألیف مبسوط دیده نمی‌شود. گویا وی به تألیفات مبسوط و مفصل اعتقاد نداشته است. بیشتر، رسائل مختصر و موجز تألیف می‌کرده که استنساخش برای همه میسر باشد. با وجود اینکه اغلب کتب ابونصر بواسطه بی‌علاقگی او به آثارش که شاید ناشی از عظمت روح اوست که هر فکری را دون مقام انسانی می‌دانسته از میان رفته است، باز هم نام تعدادی از کتب و رسائل او در طبقات الاطباء و تاریخ‌الحمکاء ذکر شده است که بیشتر آنها چاپ و منتشر شده و در میان علاقه‌مندان به فلسفه معروف و مشهور است. در میان آثار فارابی که همه آنها موجز و مختصر نوشته شده کوچک‌ترین اثرش از لحاظ کمیّت نظرم را جلب نمود و آن **نیایش فیلسوف** است که تحت عنوان «دعاء عظیم لابی نصر الفارابی»^۱ در نصّ اول از مجموعه شهید علی‌پاشا ذکر شده است و آن مجموعه تحت شماره ۵۳۷ در کتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است. در فهرست کتب فارابی این دعا ذکر نشده است و شاید از این جهت باشد که این دعا بعنوان یک کتاب یا یک رساله بمعنای متداول نیست بلکه از جمله اقوال فیلسوف است که در زمره کتب مؤلفه‌اش نیاورده اند ولی ابن ابی‌اصیبعه^۲ همین دعا را از فارابی نقل کرده و صفدی نیز از ابن ابی‌اصیبعه روایت نموده است با بررسی مضامین این دعا که با سبک مخصوص فیلسوف در طرز بیان به قالب الفاظ آمده و احیاناً با

۱ - کتاب العلة ونصوص اخرى چاپ بیروت ص ۳۲ .

۲ - همان کتاب ص ۳۳ .

اصطلاحات فلسفی در آمیخته است میتوان به طرز تفکر و جهان بینی فارابی پی برد و نظام فکری وی را که عبارت است از جهان او، مورد مطالعه قرار داد.

نیایش از عمیق ترین و ظریف ترین نیازهای فطری انسان است در عین حال که آرامش می بخشد در فعالیت های مفزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی ایجاد میکند که خصال خویش را با علامت های بسیار مشخص نشان میدهد و روح بشر را چنان رشد میدهد که جامه ئی که وراثت و محیط بقامتش دوخته برایش کوتاه میگردد و با جلوه های واقعی خویش متجلی میشود.

بر خلاف تصور عامه که نیایش را صرفاً یک سلسله اقوال می پندارند و از مرحله لفظ تجاوز نمیکنند فارابی دعا را نه تنها فعل بلکه از بالاترین افعال آدمی می داند چنانچه در کتاب «الملة» در تعریف ملت چنین میگوید «انها آراء و افعال مقدره مقیده»^۳ سپس در مقام احصاء چنین آراء و افعال میگوید «واما الأفعال فاولها الأفعال والأقوال التي يعظم الله بها ويمجد ثم التي يعظم بها الروحانيون والملائكة...»^۴.

پس کلمه فعل که در تعریف معنای ملت بکار رفته از نظر فارابی فقط در افعال بدنی استعمال نمیشود بلکه فعل لسان را نیز شامل میشود مانند دعا و سایر اذکار عبادی که از جمله افعال لسان بحساب می آیند. در این دعا فارابی اگرچه با لحنی فیلسوفانه با کلمات و اصطلاحات فلسفی نیایش میکند ولی در عین حال از خلال عباراتش که در نهایت سادگی و کمال فصاحت است وجد و حال عارفانه و شور و شوق مشتاقانه به چشم میخورد و زبان قال بر وفق لسان حال ترجمان سر سویدای فیلسوف میشود و آنچنانکه می اندیشد سخن می گوید و از اینکه توقیفی بودن اسماء الله را در مقام نیایش رعایت نمی کند نمی هراسد.

برخی از علماء اسلامی را عقیده بر آنستکه اطلاق آنگونه اسماء و صفاتیکه از طریق کتاب و سنت نرسیده باشد بر خداوند جایز نیست و دلیل این عقیده یک سلسله روایاتی است که در آنها از خواندن حق تعالی بغير اسماء مأثوره نهی شده است و لسی

۳ - كتاب الملة ونصوص اخرى . چاپ بيروت ص ۴۴ .

۴ - همان كتاب ص ۳۲ .

فارابی خواندن حق تعالی را به اسماء و صفاتی که شایسته اوست مناسب دانسته و آنها را عبارت میداند از اسمائیکه بر کمال و فضیلت هستی دلالت داشته باشند چنانکه فصل نهم کتاب: «آراء اهل المدينة الفاضلة» را به بحث از این مسئله اختصاص داده است و چنین میگوید: الفصل التاسع القول فی الاسماء التي ينبغی ان یسمى بها الاول تعالی مجده: الاسماء التي ينبغی ان یسمى بها الاول هی الاسماء التي تدل ، فی الموجودات التي لدینا ثم فی افضلها عندنا علی الکمال وعلی فضیلة الوجود ... ° .

فارابی در این دعا بر حسب نوع اندیشه اش در مورد بشر و جهان و هستی نیایش میکند. در این نظام فکری فلسفه اولی و متافیزیک با علوم مدنی و اجتماعی کاملاً با یکدیگر مرتبط شده اند و غایت قصوای همه آنها سعادت بشر است مسائل مابعدالطبیعه را جدا از زندگی مادی و اجتماعی بشر نمیداند چنانچه علوم مربوط به زندگی اجتماعی را که برای تحصیل سعادت انسان است با ماوراءالطبیعه مرتبط میداند زیرا نتیجه همه علوم مربوط به زندگی اجتماعی را سعادت بشر میداند و معتقد است که سعادت حقیقی در جهان مادی برای انسان میسر نیست و باین ترتیب غرض اصلی دانش ها سعادت انسان است و آنچه در این زمینه مؤثر باشد مورد بحث فیلسوف واقع میشود و این هماهنگی و وحدت که غایت و غرضی را تعقیب میکنند و در سعادت انسان خلاصه میشود همواره مورد توجه فارابی بوده و نظام اندیشه وی را تشکیل میدهد. شاهد گویای این مدعا نام و موضوع دو کتاب از کتب مهم و پرارزش وی است که به ترتیب عبارت اند از: ۱- کتاب التنبیه علی سبیل السعادة ۲- کتاب تحصیل السعادة که در کتاب التنبیه علی سبیل السعادة سعادت را مقصد اعلی و غایت قصوای کوشش های بشر میداند و آن را اعظم خیرات معرفی مینماید و چون این مطالب را بدیهی تلقی میکند نیازی به اقامه برهان جهت اثبات آن نمی بیند. و صفحه اول کتاب مزبور بعد از ذکر بسم الله با این جمله آغاز میگردد: اما السعادة هی غایة "ما، یتشوقها کل انسان وان کل من ینحو بسعیه نحوها فانما ینحوها علی انها کمال" ما، فذلک مالا یحتاج فی بیانہ الی قول اذکان فی غایة الشهرة ... و در کتاب تحصیل السعادة کلیه اموریکه موجب سعادت دنیا

و آخرت ملت‌ها میشود مورد بحث قرار داده و آنها را در چهار چیز خلاصه میکند اول فضائل نظری دوم فضائل فکری سوم فضائل خلقی چهارم صناعات عملی .

نخستین صفحه این کتاب بعد از ذکر بسم الله با این جمله آغاز میگردد «الاشیاء الإنسانية التي اذا حصلت فی الأمم وفي اهل المدن حصلت لهم بها السعادة الدنيا فی الحیوة الاولى والسعادة القصوى فی الحیة الأخرى اربعة اجناس الفضائل النظرية والفضائل الفكرية والفضائل الخلقية والصناعات العمیة ...» .

سیاست مدن و اخلاق در نظام فکری فارابی به مسائل مابعدالطبیعه متکی میشوند و امور غیب و شهود با یکدیگر درمی آمیزند سیاست در نظر فارابی بدو نوع اخلاقی و مدنی تقسیم میشود اساس سیاست اخلاقی را اصولی تشکیل میدهد که مهمترین آنها عبارت‌اند از :

- ۱- وجود خدا .
- ۲- امکان وحی .
- ۳- ضرورت مکافات .
- ۴- ترکیب خلقت انسان از دو نیروی متضاد فرشته خوئی و ددی .

و اساس سیاست مدنی را ضرورت اجتماع و لزوم تعاون تشکیل میدهد باین ترتیب که هر فردی از افراد انسان برای رسیدن بکمال بیک سلسله اشیا نیازمند است و وصول بهمه آنها برای فرد امکان پذیر نیست پس رسیدن باین امور ضرورت تعاون را ایجاب مینماید و از این طریق اجتماع انسانی متشکل میگردد. اجتماع نیز بگونه‌های مختلف تقسیم میشود و در اینجا موضوع مدینه فاضله مطرح میگردد چنانچه نام دو کتاب معروف و با اهمیت فارابی **آراء اهل المدينة الفاضلة و سياسة المدينة** از این معنی حکایت میکند .

موضوع مدینه فاضله از قدیم الایام بین حکمای باستان مطرح بوده است و آنان اجتماع کامل بشری را که افراد آن بکمال علمی و عملی رسیده و از هوی و هوس رسته باشند مدینه فاضله مینامیده‌اند البته مدینه فاضله با شرایطی که حکما میگویند جزو آرزوهای بشر است که باید روزی کمال بشری سبب پیدایش آن اجتماع گردد. هر چه

از اوصاف آن میگویند آرزوی حکماست زیرا مقصود آنان از مدینه فاضله اجتماعات کنونی بشر نیست کتاب فارابی هم که به آراء اهل المدينة الفاضلة موسوم است در کیفیت همین اجتماع بحث میکند و چون اثبات چنین اجتماعی بوجود و بقای نفس ناطقه و سعادت عقلانی مبتنی است و این هردو کاملاً با اثبات حق تعالی و عقول فعاله مربوط است بدین جهت فارابی کتاب مزبور را با مباحث توحید حق تعالی شروع میکند. اکنون ضمن ترجمه دعای فیلسوف اصطلاحات فلسفی آن را مورد بحث قرار میدهیم:

۱ - اللهم انی اسئلك، یا واجب الوجود، یا علة العلل، یا قدیماً لم یزل، ان تعصمنی من الزل . و ان تجعل لی من الأمل ما ترضاه لی من عمل .

پروردگارا ، ای هستی بایسته ، وای سبب پیدایش هرگونه سبب ، ای قدیم زوال ناپذیر ، ترا میخوانم که مرا از لغزشها باز داری ، و از آرزوها بمن آن را ارزانی داری ، که در کردارم همان را از من می پسندی .

فارابی در این فقره از دعا خدا را به سه صفت میخواند که عبارتاند از: ۱- واجب الوجود ۲- علة العلل ۳- قدیماً لم یزل . روشنی پیداست که سه طریقه مهم متألّهین و فلاسفه و متکلمین در مورد اقامه برهان جهت اثبات صانع مورد توجه وی بوده است چنانچه صفات سه گانه مزبور در دعا مطابق براهین سه گانه اثبات صانع به ترتیب اهمیت آنها ذکر گردیده است. طریقه متألّهین در توحید و اثبات حق تبارک و تعالی را بنید مهمترین و عالی ترین طریق بحساب آورد زیرا برای اثبات وجود حق تعالی به خود وجود استدلال میکنند و به غیر وجود نیازی ندارند بلکه غیر وجود هرگز نمیتواند دلیل وجود واقع شود زیرا غیر وجود یا عدم است یا ماهیت و هیچ یک از این دو نمیتواند معرف وجود گردند هستی از آن نظر که هستی است نیستی را نمی پذیرد چونکه نیستی نقیض هستی است و هرگز چیزی نقیض خود را پذیرا نمیشود ماهیت نیز چون امر عدمی است از ساحت هستی بیرون است بنابراین ، هستی، از آن نظر که هستی است غیر هستی نیست و چیزی که فقط هستی است و غیر هستی نیست در هستی خود ، ثابت است و باین ترتیب وجود، خود دلیل وجود است و این است معنی (آفتاب

آمد دلیل آفتاب) .

پس کسانی که از طریق نور وجود به وجود رسیده‌اند و بر هستی به خود هستی استدلال کرده‌اند همواره هستی را ثابت و وجود را واجب دیده‌اند و نیازی به دلیل دیگر نداشته‌اند و این همان طریقه متالهمین است که در معنی کلمه یا **واجب الوجود** در دعای فیلسوف خلاصه می‌شود. طریقه دوم که در درجه دوم از اهمیت قرار دارد طریقه فلاسفه است که از قانون خلل ناپذیر علیت و بطلان دور و تسلسل جهت اثبات ذات واجب الوجود استفاده می‌شود. باین ترتیب که سلسله علل و معلول بحکم ضرورت عقل به علتی که خود معلول نیست و علت همه علت‌هاست منتهی می‌گردد و مطابق این نظر است که فارابی حق تبارک و تعالی را در دعا یا **علة العلل** می‌خواند. طریقه سوم که در درجه آخر از اهمیت قرار گرفته طریقه متکلمین است که این گروه ملاک نیاز به علت را حدوث میدانند نه امکان و باین ترتیب چون جهان را حادث میدانند همواره از موجودی قدیم که حدوث را در آن راهی نیست جستجو می‌کنند و باین اعتبار است که فارابی در دعا حق را بعنوان **یا قدیماً لم یزل** می‌خواند.

۲ - اللهم امنحني ما اجتمع من المناقب، وارزقني في اموري حسن العواقب، نجح مقاصدي والمطالب يا اله المشرق والمغرب .

۲ - پروردگارا از فضائل نصیبم گردان، و بامور زندگی‌ام پایانی نیک ده، در مقاصد کامیابم کن، ای خدای مشرق‌ها و مغرب‌ها .
 ۳ - اللهم البسني حلل البهاء وكرامات الانبياء ، وسعادات الاغنياء ، وعلوم الحكماء ، و خشوع الاتقياء .

۳ - پروردگارا به زیورهای حسن و کرامت‌های پیغمبران و سعادت‌های توانگران و دانش حکیمان و خشوع پرهیزگاران آراسته‌ام گردان .

۴ - اللهم انقذني من عالم الشقاء والفناء ، واجعلني من اخوان الصفاء واصحاب الوفاء وسكان السماء مع الصديقين والشهداء انت الله الذي لا اله الا انت، علة الاشياء و نور الارض والسماء امنحني فيضا من العقل الفعال يا ذا الجلال والافضال هذب نفسي بانوار الحكمة ، و اوزعني شكر ما اوليتني من نعمة ، ارنني الحق حقاً والهمني اتباعه ،

والباطل باطلاً واحرمی اعتقاده واستماعه، هذب نفسی من طینة الهیولی انک انت العلة
الاولی .

۴ - پروردگارا از جهان تیره بختی و نابودی نجاتم بخش، و از برادران صفا و یاران
وفا قرارم ده، همراه راستگویان و اهل شهود ساکن ملکوت آسمانم گردان.

یکانه خدائی که جز او خدائی نیست توئی، سبب پیدایش همه چیزهائی، روشنی
زمین و آسمانی، از عقل فعال فیضی نصیبم گردان، ای صاحب بزرگی و بخشندگی، جانم
را بنور دانش پاکیزه گردان و به شکر نعمت‌هائیکه بمن ارزانی داشته‌ای و ادارم ساز،
حقیقت را به همان گونه که حقیقت است نشانم ده، و میل پیروی از آن را در دلم افکن،
و باطل را به همان گونه که باطل است در نظرم جلوه گر ساز، و از توجه و دل بستن بآن
دورم دار، از سرشت هیولا جانم را پاکیزه دار زیرا توئی نخستین علت .

فارابی در این فقره از دعا جهان مادی را جایگاه تفرقه و فنا میداند و در مقابل این
جهان عالم ملکوت را محل سعادت حقیقی و محبت و یگانگی میداند و از خدا میخواهد
که وی را از تفرقه عالم عنصر برهاند و به آسایشگاه عالم ملکوت برساند . پرواضح است
که تفرقه و فنا که عالم عنصر با آنها شناخته میشود از لوازم تضاد و ترکیب است که آنها
نیز از لوازم جسم بحساب می‌آیند چون جسم از نظر حکما مرکب از هیولا و صورت
است. صورت جنبه فعلیت و هیولا جنبه بالقوه بودن جسم را تشکیل میدهند. هر جسمی
میتواند بصورت‌های گوناگون تغییر شکل دهد و یکانه جوهری که صورت‌های گوناگون
اجسام را بخود می‌پذیرد هیولا است . چون صورت‌پذیری خاصیت ذاتی جوهر
هیولا است، در مقام ذاتش از هر گونه صورت و فعلیت عاری و مبرا است .

و چون در مقام ذات از هر گونه صورت و فعلیتی مبرا است حیثیت ذاتش حیثیت
پذیرش است و باین ترتیب دگرگونی صورتها و فعلیت‌ها روی جوهر هیولا حد یقف
ندارد و مرز مشخصی را نمیشناسد. تا جائیکه از مبدء فیاض صورت فعلیه افاضه شود
هیولای اولی پذیرای آن خواهد بود .

دگرگونی جهان طبیعت در صور اجسام به همین کیفیت توجیه میشود . و جمله
«اللهم هذب نفسی من طینة الهیولی» مطابق همین معنی تفسیر میشود. در جمله دیگر

این فقره از دعا میگوید «اللهم امنحنی فیضاً من العقل الفعال» .

خدا را میخواند که از مجرای عقل فعال فیض خود را نصیبش گرداند ، ترتب عقول طولیة در قوس صعود و نزول و تصرف عقل فعال در عالم عناصر مورد توجه وی بوده است بسیاری از حکما با استناد به قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» نخستین صادر از حق تبارک و تعالی را عقل اول میدانند . و آن موجودی است واحد و بسیط که چون از حق تبارک و تعالی صادر شد به تعین امکانی متعین گردید و کثرتی که لازمه‌ی امکان است در آن پدیدار گشت و از آن کثرت سایر کثرت‌ها ظاهر شد .

نخستین کثرتی که در عقل اول پدیدار گشت عبارت است از شش التراکیب و این ترکیب همواره از ماهیت و وجود تشکیل میگردد، ماهیت عقل اول سبب پیدایش فلک نخستین گردید و وجود آن عقل دوم را بوجود آورد و بهمین ترتیب سلسله‌ای از عقول تشکیل میشود که در قوس نزول به عقل فعال منتهی میگردد .

عقل فعال را مدبر جهان عناصر میدانند کلیه صور فعلیة که به هیولای جهان مادی رنگ هستی میبخشند از عقل فعال سرچشمه میگیرند و به تعبیر حاجی ملا هادی سبزواری کدخدائی عالم عناصر به عقل فعال تفویض گردیده . بهمین جهت است که فیلسوف فیض حق را از طریق عقل فعال طاب میکند .

۵ - اللهم رب الاشخاص العلویة ، والاجرام الفلکیة ، والارواح السماویة ، غلبت علی عبدك الشهوة البشریة ، وحب الشهوات والدنیا الدنیة ، فاجعل عصمتك مجتبی من التخلیط ، وتقواك حصنی من التفریط ، انك بكل شیء محیط .

۵ - پروردگارا، ای خدای موجودات عالم علوی ، و ای پروردگار اجرام فلکی ، و ای معبود ارواح آسمانی، خواسته‌های نفسانی و حب شهوات و دنیای پست بربنده تو پیروز گشته، عصمت خودت را سپر آلودگی ام ساز ، و پاکیات را حصار نندروی ام قرار ده، زیرا تو به همه چیز محیطی .

۶ - اللهم انقذنی من اسر الطبایع الاربع ، وانقلنی الی جنابك الاوسع وجوارك الارفع ،

۶ - پروردگارا از اسارت عناصر چهارگانه نجاتم بخش و به آستانه بلند و جوار

والایت راهم ده .

۷ - اللهم اجعل الكفاية سبباً لقطع مذموم العلائق التي بينى وبين الأجسام الترابية والهموم الكونية، واجعل الحكمة سبباً لاتحاد نفسى بالعوالم الالهية والارواح السماوية.

۷ - پروردگارا کفایت را سبب قرار ده تا علاقه‌های نکوهیده‌ای که میان من و اجسام خاکی و غصبه‌های جهان مادی وجود دارد گسسته شود و حکمت را سبب ساز تا روانم با عوالم الهی و ارواح آسمانی یکی گردد.

در این فقره از دعا میخواند (واجعل الحكمة سبباً لاتحاد نفسى بالعوالم الالهية والارواح السماوية) بنظر میرسد که مسئله اتحاد عاقل و معقول مورد توجه وی بوده است چون از خدا میخواهد که نفس ناطقه‌اش با عوالم الهی و ارواح آسمانی بسبب حکمت متحد گردد.

برای کلمه حکمت در این جمله معنایی مناسب‌تر از ادراک نیست برخی از حکما حکمت را ادراک صحیح مطابق با واقع میدانند و آنرا باین صورت تعریف کرده‌اند:

صيرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني) مقصود حکما از این تعریف آنستکه انسان از طریق حکمت حقایق جهان را آنچنانکه هستند ادراک میکند. هنگامیکه صور مطابق حقایق در لوح ضمیر متجلی شد انسان جهانی از حقایق علمی میگردد که مشابه و مطابق است با جهان خارجی.

اکنون توجه باین نکته لازم است که آنچه برای انسان معلوم بالذات است همان صورت علمی و ادراکی است و آنچه در خارج حیطه ادراک است معلوم بالعرض است و در اینجا این بحث مطرح میشود که آیا معلوم بالذات یعنی صورت ادراکی از مدرک جداست یا به نحوی با مدرک متحد است.

فرض جدائی صورت ادراکی از مدرک مشکلاتی را ایجاد مینماید ولی اگر صورت ادراکی که مرتبه و شائی است از شوئن مدرک جدای از مدرک نباشد مسئله اتحاد عاقل و معقول بوقوع می‌پیوندد بنابراین، طرح مسئله در مورد عالم و معلوم بالذات صحیح است نه در مورد عالم و معلوم بالعرض چون معلوم بالعرض از ساحت علم بیرون است و بطور مجاز بآن معلوم گفته میشود.

مطالبی که ذکر شد در مورد علم حصولی است و این علم عبارت است از صورت

ادراکی ذهن انسان . اختلاف در باب اتحاد عاقل و معقول و اشکالاتی که از ناحیه مخالفین مطرح شده نیز در همین مورد است .

اما در مورد علم حضوری مسئله اتحاد بین عاقل و معقول کمتر موجب اختلاف است . علم حضوری دانشی است مخصوص که از مقوله صورت ذهنی نیست بلکه عبارت است از حضور عین معلوم نزد عالم، برای تصویر این نوع ازدانش ، علم انسان را نسبت بذات خودش مثال آورده اند، برخی از حکما علم علت به معلول و فانی در مفنی^۱ فیه را نیز از این نوع دانسته اند، پرواضح است که در هر سه مورد تحقق علم بعنوان صورت ذهنی امکان پذیر نیست . با توجه به مطالب گذشته میتوان گفت متحد شدن نفس ناطقه با عوالم الهی و ارواح آسمانی بدون ادراک امکان پذیر نیست، و ادراک نفس ناطقه نسبت به عوالم الهی و ارواح آسمانی از طریق علم حصولی و صورت ذهنی بسیار مشکل است، بدین جهت فیلسوف از خدا میخواهد که با فناء نفس ناطقه در عقل فعال و ملکوت عالم، علم حضوری یابد و باین وسیله با آنها متحد گردد .

چنانچه در جمله دیگر از دعا میخواند (اللهم روح القدس الشریفة نفسی) روحانیت بیشتر نفس ناطقه را بوسیله روح القدس از خدا طلب میکند .

روح القدس در لسان احادیث همان چیزی است که در اصطلاح حکما به عقل فعال تعبیر شده است ، و روحانیت نفس ناطقه بوسیله روح القدس همان چیزی است که تحت عنوان عقل بالمستفاد ذکر گردیده است .

مرحله چهارم عقل و اتصال آن را به عقل فعال عقل بالمستفاد مینامند سه مرحله قبل از آن را به ترتیب عقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل بالفعل میگویند .

هنگامیکه انسان به مقام عقل بالمستفاد میرسد و به روحانیت روح القدس می پیوندد به ملکوت عالم وارد میشود و با ملکوتیان مأنوس میگردد .

و بهمین جهت است که فیلسوف در جمله دیگر دعا میخواند (واجعل الملائكة بدلاء من عالم الطبيعة انسی) .

۸ - اللهم روح بروح القدس الشریفة نفسی و اثر بالحكمة البالغة عقلی و حسی و اجعل الملائكة بدلاء من عالم الطبيعة انسی .

- ۸ - پروردگارا روانم را بروحانیت روح القدس روحانی گردان و نیروی عقل و حسم را از حکمت سرشار کن و بجای جهان طبیعت انسم را با فرشتگان قرار ده .
- ۹ - اللهم الهمنی الهدی ، وثبت ایمانی بالتقوی ، وبفض الی نفسی حب الدنیا .
- ۹ - پروردگارا پرتو هدایت را در دلم افکن و ایمانم را بوسیله پرهیزکاری پابرجا گردان و حب دنیا را از دلم بیرون کن .
- ۱۰ - اللهم قنّو ذاتی علی قهر الشهوات الفانیة ، والحق نفسی بمنازل النفوس الباقیة ، واجعلها من جملة الجواهر الشریفة الغالیة ، فی جناتٍ عالیة .
- ۱۰ - پروردگارا مرا در تسلط بر خواسته‌های نفس نیرومند گردان و روانم را به نفوس جاودانی ملحق کن ، و در بهشت برین از جمله گوهرهای شریف و گران‌بهایش قرار ده .
- ۱۱ - سبحانک اللهم سابق الموجودات التي تنطق بالسنة الحال والمقال، انک المعطی علی کل شیء، منها ما هو مستحقه بالحکمة ، وجاعل الوجود لها بالقیاس الی عدمها نعمة ورحمة ، فالذوات منها والأعراض مستحقة* بالأنک شاکرة* فضائل نعمائک ، و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم (الأسراء ۴۴) .
- ۱۱ - پروردگارا تو منزهی ، بر همه موجودات که با زبان حال و قال سخن میگویند پیشی ، و به هر کدام از آنها آنچه سزاوار اوست به حکمت همان دهی، و هستی را برای آنها نعمت و رحمت قرار میدهی ذات و عرض موجودات مستحق نعمت‌های تو هستند و بر آنها شاکرند .
- در این فقره از دعا مسئله اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت را میتوان بروشنی استنباط نمود. البته این مسئله باین صورت که اصل در تحقق وجود است یا ماهیت در زمان فارابی میان فلاسفه مطرح نبوده و بنظر میرسد نخستین فیلسوفی که آن را بصورت کنونی مطرح کرده صدر المتألهین است ولی صراحت سخن فارابی را در اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت نباید نادیده گرفت ، چون در مقام نیایش بجای صفت خالق جمله جاعل الوجود لها را بکار میبرد و حق تعالی را بعنوان هستی‌بخش موجودات میخواند که هر ماهیتی را باندازه استعدادش بر حسب حکمت خود هستی بخشیده و

به هر موجودی بر رفیق تقاضای عین ثابتش افاضه فیض نموده است .

۱۲ - سبحانک اللهم وتعالیت انک الله الأحد الفرد الصمد الذی (لم یلد ولم یولد

ولم ینکن له کفواً احد) (الاخلاص ۳-۴) .

۱۲ - پروردگارا تو منزهی و والائی تو خدای یگانه‌ی بی‌همتائی .

۱۳ - اللهم انک قد سجنت نفسی فی سجنٍ من العناصر الأربعة و کللت بافتراسها

سباعاً من الشهوات .

۱۳ - پروردگارا در زندانی از عناصر چهارگانه روانم را به زندان افکندی و جهت

دریدن آن درندگانی از شهوات بر آن گماشتی .

۱۴ - اللهم جدلها بالعصمة ، وتعطف علیها بالرحمة التی هی بک البیق، و بالکرم

الفائض الذی هومنک اجدر و اخلق، و امن علیها بالتوبة الطائفة بها الی عالمها السماوی،

و عجل لها بالآوبة الی مقامها القدسی و اطاع علی ظلماتها شمساً من العقل الفعال و امطر

عنها ظلمات الجهل والضلال و اجعل ما فی قواها بالقوة کائناً بالفعل و اخرجها من ظلمات

الجهل الی نور الحکمة و ضیاء العقل (الله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات الی النور)

(البقره ۲۵۷) .

۱۴ - پروردگارا به کرمت جانم را پاکیزه گردان و به رحمتی که بتو زیننده‌تر است

و کرامتی که از تو سزوارتر است بر آن رحم کن و با بازگرداندن آن به جهان آسمانیش

بر آن منت گذار خورشید عقل فعال را به تاریکی‌هایش بتابان و تیرگی‌های جهل و

گمراهی را از آن بزدای، آنچه از نیروهایش در مرحله قوه است به مرحله فعلیت رسان،

از تاریکی‌های نادانی‌اش بدر آر و بوادی نور حکمت و روشنی عقلش وارد ساز .

از عبارتهای این دو فقره دعا بروشنی برمیآید که تجرد و روحانیه الحدوث بودن

نفس ناطقه مورد توجه وی بوده است چون جهان عناصر را زندان نفس ناطقه معرفی

کرده است برخی از ارباب ذوق که روح انسانی را طایری ملکوتی میدانند جهان

جسمانی را به قفسی تشبیه نموده‌اند که این پرنده آسمانی در آن گرفتار شده ابوعلی

سینا نیز در قصیده عینیّه معروف خودش نفس ناطقه را به کبوتری تشبیه نموده که

در دام تن اسیر گشته است .

موافق این نظر نفس ناطقه گوهری ملکوتی است که با عالم اجرام و جهان عناصر بر حسب گوهر ذات بیگانه است اگر چندروزی این فرشته آسمانی بر حسب مصلحت آفرینش با تن آدمی در آمیخته است همواره روزگار وصل خویش را میجوید و سرانجام به جایگاه اصلی خود باز میگردد چنانچه فیلسوف در مقام نیایش همین معنی را از خدا میخواهد آنجا که میگوید :

«وامنن علیها بالتوبة العائدة الی عالمها السماوی وعجل لها بالتوبة الی مقامها

القدسی» .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی